

این قضیه از قضیه هایی است که می بایست در «وغ و ساهاب» چاپ می شد که نشد . و چندی پیش از یکی از مدعیان دوستی با «صادق هدایت» در ازاء مبلغی بدست ما افتاد . تا آنجا که آگاهی دارم نسخه ی دیگری از این اثر نزد آقای مسعود فرزاد است.

«انتشارات جاویدان»

قضیه ی زمهریر و دوزخ

در یکی از خیابانهای علی جابلسا
که جهود و مسلمان کسب می کردند آنجا

روبروی دکان یك یهودی عتیقه فروش
سید جلمبری عباش را گرفته بود به دوش

صبح ساعت هفت جلوی صندوق صرافی می نشست
ساعت ده شب دکانش را تخته کرده می بست

سید صراف با یهودی عتیقه فروش
دیگ مهرو محبتشان آمد به جوش

به حکم همسایگی با هم مانوس شدند
رفیق و یکرنگ مثل مرغ و خروس شدند

موقعی که بیکار بودند با هم درد دل می کردند
آنقدر این می گفت و آن می گفت تا هم را کسل می کردند

از دنیا و آخرت ، از دوزخ و بهشت
از برزخ و زمهریر ، از زیبا و زشت

هرچه به دهنشان می آمد می گفتند
چیزهای باور نکردنی از همدیگر می شنفتند

سیده می گفت : که روز قیامت
ما اولادهای پیغمبر هستیم آسوده و راحت

اگر گنهکار باشیم ، می برندمان زمهریر
که آنجا خنک است مثل مناطق سردسیر

جهوده می گفت به ما چنین وعده ندادند
اگر کناه کردیم یك راست توی جهنممان می اندازند

من در گرما هستیم و تو در سرما
تا بینی عاقبت کارمان می کشد به کجا

بنابراین خوبست یك قراری با هم ببندیم
که صرفه به حال هر دویمان باشد و بپسندیم

چون تو در زمهریر هستی ،
برای من که در جهنم هستیم یخ بفرستی
من هم در عوض برایت آتش می فرستم
سیده گفت خیلی خوب قرارداد را بستیم

قول دادند و قول گرفتند و تمام شد.

سالها گذشت و مردند و قیامت خاص و عام شد

همانطور که سیده گفته بود بردندش زمهریر
جهوده را هم با اردنگ در جهنم کردن سرازیر

چون جهوده داخل شد به جهنم
دید به مراتب خویتر است از این عالم

هرچه خوشگل است و خوب و قشنگ
مردمان عالم و خوشگذران فرنگ

رقاص ها ، جنده ها ، مطرب ها و آرتیست ها
در جهنم تشکیل داده اند سوسپته ها

هر گوشه کلوب و دانسینگ و عیش خانه
از غم و غصه های دنیا اصلاً نیست نشانه

بار آمریکن و ارکسترها عالی
هر طرف پهن کرده اند فرش و قالی

یخ مصنوعی به حد وفور و باد بزن الکترونیک
وسایل آسایش را فراهم کرده اند خیلی شیک

**فرنگی بسکه ظالم است و بلا
حقه را زده است حتی در جهنم به خدا**

با طیاره از توچال هم یخ وارد می کردند
سعی می کردند که به هیچ وجه بد نگذرانند

ولی چون در طبقات سفلی
جمع شده بودند گنهکاران از طبقات پست و گدا

در آنجا هیچ وسیله ی آسایش نداشتند
زندگی را با نکبت و ذلت می گذاشتند

پس مانده های یخ ها ی بالا
گاهگاهی می رسید به آنها

العطش زنان آنها را می خوردند
از دست همدیگر قاپیده می بردند

جهوده برای اینکه بتواند
ضمناً خودی به زمهریر برساند

داوطلب می شود در قسمت سرویس
خدمت کند ، رفت پیش رئیس « درک توچال »

پیشنهاد داد که اگر مرا بپذیرید
به شما قول می دهم که منافع هنگفتی ببرید

رئیس که ریش بزی و هیکل منحوسش را دید

می خواست زنگ زده به پیشخدمت بگوید بیرونش کنید

جهوده که این چنین دید
ریشش را گرفته جلوی رئیس پرید

گفت ما بمیریم دست به زنگ نزن
اگر آنچه گفتم نپسندیدی با این عصایت سر مرا بشکن

چون ما امت موسی عاقبت اندیشیم به همین دلیل در ثروت دنیا از همه پیشیم

در زمان حیاتم در نزدیکی توچال
اشیاء عتیقه ی فراوانی کرده ام چال

اگر مرا با خود ببرید نشان می دهم
پس از آنکه در آوردیم نصفش را به شما می دهم

گول او را خورد « درك توچال » رئیس
در طیاره سوارش کرد و با خودش برد

همینکه نزدیک توچال پایین آمدند
یهودیة مثل جن غیث زد و دیگر او را ندیدند

چون خیلی گردیدند مأیوس شده برگشتند
از خجالت به دیگران هیچ نگفتند

اما یهودیه پشت سنگی قایم شده بود
چونکه مطمئن شد آنها رفتند، بیرون آمد زود

از کوه سراریزر شده به قصد زمهریر روانه گردید
چون راه را بلد نبود چندین روز طول کشید

تا نزدیک چهار دیواری رسید
با هزار زحمت از دیوار ، آنطرف پرید

آن سمت دیوار محشر خر بود
چندین میلیون خر ماده و نر بود

در وسط این همه خرهای چاق و چله
چشمش به يك خر زخم و زبلی افتاد که نشسته بود روی پله

زانوی غم بغل کرده و اشك می ریزد
هر چه صدایش می کنی از جایش بر نمی خیزد

یهودی پیش رفت و حال دلش را پرسید
الآغه آهی کشیده و از جا پرید

گفت من که می بینی به این حال زار هستم
نابکار هستم « شداد » خر سواری

به جرم این که او را روی دوشم سوار می کردم
گرفتار رنج و زحمت و زخم و دردم

محض ثواب مرا از اینجا بیرون ببر
شرط می‌کنم که برایت کار بکنم مثل خر

جهوده دلش سوخت از او پرسید:
آیا تو راه زمهریر را بلدی؟ - نیش خره باشد خندید

گفت تمام راه و رخنه‌های اینجا را می‌دانم
شما را در عرض چند ساعت به زمهریر می‌رسانم

الخلاصه یهود و الاغ از آنجا بیرون شدند
روانه‌ی کوه و دشت و بیابان شدند

ناگهان سواد زمهریر از دور پیدا شد
نیش یهوری از کثرت شادی باشد

جستی زده و از الاغ پایین پرید
خودش را تا پشت دیوار زمهریر رسانید

بیچاره سیدها از زور سرما
صدای به هم خوردن دندانهایشان پیچیده بود در هوا

هرچه رفیقش را صدا کرد جوابی نشنید
غفلتاً فکری به خاطرش رسید

الاغه را پایین دیوار نگاه داشت
پایش را بلند کرده و روی پالونش گذاشت

آنقدر به اطراف نظر انداخت
تا میان آنهمه جمعیت رفیقش را یافت

با اشاره‌ی دست و چشم و ابرو
رفیقش را خواست و گفت هی یارو

مگر عهدی که در دنیا بستیم به یاد نداری؟
که به این رفیق از راه رسیده‌ات محل نم‌گذاری؟

سیده پیش دویده و مقدار زیادی از یخ‌های زمهریر
از آنطرف دیوار برداشت و فوراً ریخت به زیر

جهوده یخ‌ها را بار الاغ کرده روانه شد
از راه عوضی داخل محوطه‌ی جهنم شبانه شد

از پشت دیوار صدا رسانیده گفت:
هر کس یخ می‌خواهد می‌فروشم، نمی‌دهم مفت

طلای مذاب برایم بفرستید
اگر گرمتان هست و یخ می‌خواهید

مردم که این ندا را شنیدند
همه به طرف روزنه که صدا از آنجا می‌آمد دویدند

سر طلای ذوب شده باشد
بینوا یهودیه از ذوق مثل دیوانه‌ها شد

قالبهاي بزرگ يخ را زير طلاها مي گذاشت
طلاها روي يخها ريخته ، مي بست ، فوراً ورمي داشت

گاهگاهي هم چند تکه يخ براي آنها مي انداخت
با اين بخشش دل هاي آنها را خرم مي ساخت

كاسبي يهودي رونق گرفته ميليونر شد
در حمل و نقل يخ از زمهرير به جهنم فوق العاده ماهر شد

يك روز كه پشت ديوار زمهرير رسيد
يك شخص تازه واردي را در ميان سيدها ديد

كه دورش را گرفته التماس مي كردند
دامنش را گرفته مي بوسيدند، خودشان را لوس مي كردند

او هم به آنها دلداري داده و اميدوارشان مي كرد
كه عنقريب راحت خواهيد شد از اين جاي سرد

يكی از آنها پرخاش کرده گفت آخر ما مردیم
بسکه لرزيديم منجمد شدیم ، عجب گهي خوردیم

حضرت جواب داد چشمتان كور شود
اينقدر بايد سگ لرز بزويد تا معصيت هايتان دور شود

هرچه من گفتم نشنيديد
تا آخر نتيجه ي اعمال بد خودتان را ديديد

اين بگفت و با تغير ، از آنان دور شد و رفت بيرون
يهوديه آهسته ريفش را صدا زد رو پشت بون

گفت عجب شما ها مردمان احمقي هستيد
همتي بكنيد و از اينجا فرار کرده راحت بشويد

اگر بدانيد در جهنم چه نعمتهاييست
خبر نداريد كه آنجا چه جايي است

هرچه آدم خوشگل و خويست آنجا است
هميشه بساط عيش و شادمانی برياست

مي گويند، مي خندند، مي رقصند و كيف مي كنند
نه مثل شماها عمرشان را حرام و حيف مي كنند

دخترهاي وجيه از سرو كله ي آدم بالا مي روند
خودشان را مثل روح توي تن آدم جا مي دهند

سيده صدا كرد رفيقها بيائيد
اوصاف جهنم را از اين يهودي بشنويد

سيدها جمع شدند كه اوصاف جهنم را بشنوند
اگر خوششان آمد قاچاق شده به جهنم بروند

ملاحزقييل يهودي هم با آب و تاب
آنقدر تعريف كرد كه دهن آنها افتاد آب

يك نفر از آنها گفت اگر جهنم خوب جايي بود
پس چرا از آنجا بيرون آمدي اي مرد يهود

يهودي خنده اي كرد و گفت عجب!!
در تمامي جهنم جا نيست حتي يك وجب

من از بسكه در آنجا با نسوان عيش كردم
براي يك مدت معيني مرخصي گرفتم

چون دوباره قواي تحليل رفته ام برگشت
بي معطلتي به طرف جهنم خواهم برگشت

سيدها به هم نگاه کرده آه مي كشيده
مثل خايه ي حلاج ها از زور سرما مي لرزیده

عاقبت قرار بر اين شد كه سرويس تشكيل بدهند
مردها بنه كن از زمهرير كوچ کرده به جهنم بروند

يك نفر از آنها پيشنهاد كرد حالا كه مي خواهيم برويم
اقلن به بهشت موعود خومان چرا نرويم

يهودي پوزخندي زده گفت
به جان شما كه بهشت نمي ارزد حتي به مفت

در آنجا يك مشيت آخوند شيبيشو و مفتخور
كه كارشان صبح تا شوم است خواب و خور

با يكدسته بيوه زن هاي عبادتكار
كه آدم از ديدن رویشان مي شود بيزار

جمع شده اند و اصلن عيش و نشاط
بهيج وجه پيدا نمي شود در آن بساط

به به از جهنم خودمان
كه شاد مي شود از آن روح انسان

دائماً اهل بهشت ناخوشند
بعكس اهالي جهنم كه شب و روز خوشند

يك روز از بهشت پي دكتر آمدند
تا براي آخوندي كه مرغ در گلويش گير کرده بود ببرند

آخوند به خودش افتاده و هيچده تا مرغ خورده بود
اگر دكتر نرسیده بود يقيناً بيچاره دوباره مرده بود

دكتر وقتي كه به بالين مريض رسيد
از هيئت گردن كلفت آخوند رم کرده و ترسيد

يك انبر پا بخاري برداشت و توي حلقش كرد
آخونده را راحت از منت حلقش كرد

دانه دانه لنگ مرغها را گرفت ، کشید بیرون
از حلق آخوند بیرون می ریخت پلق پلق خون

هنوز دستش از اینکار فارغ نشده بود
که یک گردن کلفت دیگری صدایش نمود

دخیلتم آقای دکتر به حال مایم برس
که شش ماه آزرگار است سینه ام می کند خس خس

دکتر چون این وضعیت را دید
وحشت کرده هواپیما طلبید

حوری های خوشگل و غلمان
روی دست و پایش ریخته و گفتند الامان

الهی ما بریم تصدق شکل ماهتون
ما را کفن کردی همین جا پیش ما بمون

دکتر فریاد زده پس افتاد
گفت من از شما ویزیت نمی خوام مرا روانه کنید ای داد

گرچه آنها رضایت نمی دادند
ولی ناچار شده رفتند یک الاغی آوردند

از این الاغ من که می بینید صد مرتبه بدتر
تمام تنش کوفت و جذام بود سر تا سر

دکتر را سوار کردند و بردند
دم دوزخ به سگ چهار چشم سپردند

با اینکه دکتر خودش را دزنفکته نمود
از بسکه آنجا چیزهای وحشتناک دیده بود

تا سه روز آزرگار دکتر بینوا
نه غذا توانست بخورد نه دوا

به ریز می زد و ناله می کرد و غیه می کشید
موهای تنش سیخ شده از وحشت بهشت می لرزید

پروفسورهای معروف با انژکسیون مرفین
خواهش کردند و بردند توی زیر زمین

پس از بیست و چهار ساعت استراحت
کم کم به هوش آمد و خیالش شد راحت

رفقاییش جمع شده از او دلجوئی کردند
گفتند آنچه دیدی در خواب بود او را به کافه بردند

چون قدری ویسکی سودا خورد حالش جا آمد
خمیازه کشید و آروغ زد و پهلوی خانم آمد

همه به او گفتند غصه نخور ، در بهشت نیستی اینجا جهنم است
همان جهنم پر ناز و نعمت و خالی از محنت و غم است

تا بخواهي بنوش و بکن و بخور
نه يك دور نه صد دور بلکه چندین هزار دور

عاقبت يهوديه بسکه گفت آنها از راه در برد
زمهرير را ز آنها گرفت و آنها را با خودش به جهنم برد

بالاخره جنس يهوديت را بکار زد
آنها را به يك بد بختي بي انتهايي دچار کرد

از راه نهر زقوم داخلشان کرد
يکسره به آسفل السافلين ولشان کرد

در آن طبقه از جهنم
مردم عهد حجر زندگي مي کردند با هم

سيدهاي بيچاره وقتي آن وضع را دیدند
از دل نعره ي الله و اکبر کشیدند

به چنگ يك عده وحشي آدمخور دچار شدند
مثل سگ پشيمان از اين رفتار شدند

اما يهوديه غنچ زنان به طرف زمهرير برگشت
که در اطراف ملک تازه ي خود بکند گشت

غفلتاً از دور مردی را دید با تحت الحنک
کنار حوض متفکر ايستاده است تنها و تک

نزدیک شد و از او پرسید که اینجا در ملک من چه مي کنی؟
چون جوابي نشنید مجدداً پرسید اینجا چه مي کنی؟

آهی کشید و گفت من براي ملاقات زال و زاتورم آمدم
يهوديه خنده ي شيطاني کرد و گفت: من آنها را به جهنم بردم

علي هم خشمناک شد و با نوک پا
چنان زد در کون يهودي که پرید رفت هوا

آنقدر رفت و رفت که از نظر
ناپدید شد و معلوم نشد که کجا شد دريه در

در کنار حوض کثيف با افکار پريشان
علي ماند و حوضش انگشت به دهان

(صادق هدايت) سال ۱۳۱۳ هجري خورشيدي

این متن از روي کتاب «نوشته هايي از صادق هدايت چاپ انتشارات جاويدان» تايپ شده
اگر مایلید درباره ي کتاب وق وق ساهاب بیشتر بدانید به فايل صوتي يا متن سخنراني دکتر محمد بهارلو و
فمستهاي از اصل کتاب در
سایت:

<http://sadeghedayat.blogfa.com>

مراجعه فرمایید. امیدواریم بتوانیم قسمتهاي دیگر این کتاب را کامل کرده در اختياراتان قرار دهيم.
تايپ توسط «گلوریوس» (Glorious)